۱۲۳

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: رساله در مسأله فقهی

مؤلف متن: معلوم نشد محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر نوع خط تعداد سطر

جزء کتب: فقه زبان: عربی - فارسی عدد اوراق: ۴

طول: ۲۰ عرض: ۱۵ شماره عمومی: ۲۶۲۶۵

وقفی / خریداری تاریخ وقف / خریداری

ملاحظات: [illegible]

آغاز: المصنف الحق ان الامر [illegible]

انجام: [illegible]

ما عند المخالف ولولا ذلك لارتفع الوثوق عن العلم، وما ذكره المطلب مع الوضوح كثير
المخالف وكذا العكس فيما هو الوضوح والخفاء عند القاصر ولعل وجهه قد خفي عليه كما نظائر
ذلك ما لتحرير كثيرا او في العليل ان العصور لا ينفك لا اليهم وتمام الكلام في هذا المقام
لعله سيأتي في بحث الشهرة ان شاء الله العزيز وما ذكره من توهم ان المقام من وضوح الدلالة
وعدم مدخلية اللفظ فيها قول بعيد عن الصواب جدا ولكنا لا نكلف احدا ان يقلدنا
من عليه التأمل والفحص والملاحظة والانصاف اعاذنا الله تعالى من الميل والاعتساف

١٣٧١ ش

ما عند المخالف ولولا ذلك لارتفع الوثوق عن الكل، وما ذكره المطلع مع الوضوح كثيرا
المخالف وكذا العكس فيما هو الوضوح والخفاء عند القاصر ولعل وجهه قد خفي عليه كما يظهر
ذلك بالتحرير كثيرا او في العليل ان العقول لا تنفك للاتهم وتمام الكلام في هذا المقام
لعله سيأتي في بحث الشهرة ان شاء الله العزيز وما ذكره من تسوية شيء المفاهيم في وضوح الدلالة
وعدم مدخلية اللفظ فيها قول بعيد عن الصواب جدا ولكنا لا نكلف احدا ان يقلدنا
بل عليه التأمل والفحص والملاحظة والانصاف اعاذنا الله تعالى عن الميل والله عالم

١٣٧١ ش

١٢٣ المعه لنا القطع بصح قول العامه گوشیده نماند که اگر از قبح مراد اینست که عقلا ان قائل را مذمت
میکنند بر تقدیر تسلیم مفید نیست چون ذم عقلا بر کلامی که لغةً صحیح باشد میتواند بود و وجه مذمت
منحصر در فساد لغوی ~~و عقلی~~ عرفی و لغوی نیست بلکه کلامی که در نهایت فصاحت باشد و
مشتمل بر فحش و امثال ان باشد قبیح شمرده میشود و میتواند بود که ان مذمت بنابر وجه خست ارتکاب
ان تخصیص قبیح باشد از انجهت که از منهج طبع سلیم بعید است و بسیاری از تراکیب نحو ان
تالفات است چون مشتمل بر لفظ غریب و اعوادث نادر است طبایع از ان تنفر میکند
و شبهه در صحت انها نیست لغةً غایة ما فی الباب انچنین تخصیص از مراتب عالیه و متوسطه
کلام منحط باشد و سخن در ان نیست و اگر مراد این است که ان قبیح است باین معنی که لحن فاسد است
چون نصب فاعل و رفع مفعول پس ان ممنوع است و هیچ وجه قطع یا ظن بان بهم نرسیده
و نیز اگر فرق در خصوص ان مسئله باشد دلیل مدعی نمیشود و ممکن است که قبیح در ان مسئله
از لفظ کل که بسیار در عموم ظاهر است و قریب به نص است ناشی شده باشد و در
غیر او ضعیف نباشد یا انکه چون در ان مسئله نکته بجهت ان تخصیص نیست قبیح بوده باشد و اگر فرض
کنیم که ان ما که قائل جزو ده درهم بغایت نفیس بوده باشد در حسن ان مضایقه نبوده باشد
و ان تعمیم بجهت الحاق باقی بعدم واقع شده باشد منتج نخواهد نشست و فقها بر اینند که هرگاه
کسی اقرار بعددی یا عامی کند و استثنا کند از ان اکثر را و باقی نگذارد الا کمی ان استثنا معقول است
و معمول ان استثنا عمل میکنند بخلاف انکه هیچ نگذارد که ان استثنا ساقط است و عمل بعموم
مستثنی منه میکنند و ان مسئله بر این قاعده متفرع است و مخالف در این قاعده در ان مسئله
نیز مخالف است و میتوان دلیل مذکور را معارضه کرد بانی طریق که هرگاه کسی گوید که له
علی عشرة الا تسعة قطع حاصل است که کلام فاسد نیست و نهایت حسن دارد و هرگاه

نكته در تطويل باشد واگر نكته نبوده باشد خواه آن معنى را بطريق استثنا و خواه بطريق غير آن اداكنند
مثل آنكه گويند كه علما بعضى مراتبين بدون كسر بلكه جمع لغتها و لغتها الكل فتح دارد و قبح كه مقام
اقتضاى آن نكند و نكته معتد به در آن نبوده باشد و هيچ عاقل ادعا نميتواند كرد كه آن كلام مخالف
قاعده لغويه و قانون لسان عربيه باطل است و هم چنين بيان نكرة محصوره مثل اسماء اعداد
و غير محصوره قرينه نيست ~~[illegible]~~ الملة و فيه نظر لان الاولى
در اين نظر تامل است چرا كه مستدل در دليل عدم مطلق اولويت كرده بود و بناى جواز اراده كل
بران گذاشته بود هرگاه اولويت ثابت باشد يا جايز محتمل آن مقدمه ممنوع خواهد بود و
گفتن كه اولويت موجب آن نيست كه امتناع حاصل شود صورتى ندارد چون مطلب اين بود
كه موجب امتناع را تحصيل كنيم بلكه مراد اين بود كه موجب ~~امتناع را تحصيل كنيم~~ مخصص
جواز كه عبارت از عدم اولويت است ثابت است اگر دليل بايستى روش تقرير كنند
كه استعمال عام در غير عموم مجاز است و بعض از افراد ترجيح كه موجب امتناع باشد ندارد
ار چند ترجيحات غير موجب موجود باشد اولويت در جواب قيدى اضافه بايد كرد و
چنين بايد گفت كه اكثر اقرب بجميع است وگاه باشد كه اين اقربيت در امتناع كافى
باشد پس عدم رجحان موصوف ممنوع است و بر اين تقدير دعوى عدم اقتضا امتناع
در شان اقربيت اگر مسموع باشد در مقابل نخواهد بود و نافع مر افتادها با ترتيب
مذكور مناسبتى ندارد قوله لمنع المخصوص الجواز پوشيده نماند كه علاقه عموم
و خصوص غير علاقه كل و جزء است و از آنكه ثانى لهم نرسد انتفاء مطلق كه علاقه
غير از آن لازم نمى‌آيد يا بالضرورة اعتبار رعايت كنيم بلكه علاقه عموم و خصوص كافى است
بنا بر اين مى رود احتمال بودنه استعاره و بنا بر اين آنكه مصنف ميگويد استعاره خواهد بود

و هر تخصيص استعاره بودن محل نظر است چون بايد در تخصيص منافى تشبيه و غير آن مجموع
و در عام مخصص اگر سابقا ولاحقا تصريح بخصوص و لوازم آن شود خصوصى ندارد و نيز علاقه
مشابهت در كثرات منحصر نيست و ممكن است كه تشبيه قليل بجمع كنند باعتبار استلزام
عمده منافع و منتظم فوايد و عواقب آنكه اين تشبيه و استعمال عام در خاص بنابر آن از افراد
تخصيص نيست بخلاف تشبيه در كثرت و استعمال عام در آن باعتبار تشبيه كه آن از افراد
تخصيص است محكم است بلكه ظاهر علماء اصوليين اينست كه هرچه بر تشبيه مبنى ميشود از افراد
تخصيص نيست و اگر گويند كه كلام مصنف در مقام منع است و مطلب او اين است
كه تا عدم مانع از استعمال عام در واحد يا اثنين ثابت نشود دليل شما تمام ميشود
و ممكن است كه علاقه مجاز ديگر باشد و علاقه مشابهت چون در اينجا مفقود است
از استعمال لفظ مانع آيد و دليل بر اين نيست كه علاقه مشابهت از افراد تخصيص بودن بيرون
ميبرده باشد عموم و خصوص را شما گفتيد مخصوص عموم و خصوص مطلق است و در عموم
و خصوص اصولى جارى نيست پس ثابت نشد كه در اينجا علاقه ديگر غير از مشابهت هم تحقق
داشته باشد و همين قدر ما را كافى است جواب اين است كه علاقه عموم و خصوص
نزد قوم مخصوص بعام منطقى نيست بلكه در عام اصولى نيز جارى است و ظاهر كلام ايشان
اينست كه استعمال عام در خاص بعلاقه مشابهت تخصيص نيست فصار ذلك استعاره
عن العظم بوده نيست كه عظمت در مالك فيه مستعار له است نه مستعار منه و مقصود آنكه گفته است كه
استعاره از عظمت شده و آن درست نيست مگر بتضمين تعبير پس حاصل آن ميشود كه استعاره شده
و تعبير بال الحال از مستعار له كه عظمت است ميكنند و اين جواب تنقيح ندارد زيرا كه اگر از جمله
صيغ عموم بودن مسلم است پس استعاره بودن آن مانع نيست بزعم مصنف زيرا كه او در تخصيص

علاقه‌ای مشابهت قرار داده بلی بنا بر آنکه ما گفتیم که حاصل آنست که علاقه عموم و خصوص باشد
و نزاع در این است که مطلق آن علاقه کافیست یا آنکه شرط نیز با آن است و باید که متحقق شود
مثل تعدد مطلق یا اقل مراتب جمع یا کثرت قریبه بمعنی عموم این سخن صورت دارد و اگر عموم مسلم
نیست یا نیست اهمال ... منع کنند و نکرده بلکه ظاهر او تحقق عموم است و پوشیده نیست که صیغه ضمیر
جمع متکلم از عمومات شمرده شده و نیز اگر مستدل ... نظر آن بود در بانست که باید دلالت به
استدلال کند که فرموده است انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و اگر صیغه حافظون بعضه باشد
ظاهر است که آن از صیغ عموم نیست و بعد از تسلیم عموم ممکن است که مراد مصداق بعضی باشد که آن
در تعبیر از عظمت حقیقت شده پس شبیه بلفظ عظیم منکر شده و معنی اصلی آن که عموم است مهجور
شده لا عبارت از افاده آن قاصر است ولا یخفی ان النزاع انها اعم من الکل الافرادی والمجموعی
وضمیر المتکلم مع الغیر لا یحتمل ان یکون من الثانی فتأمل   اللهم ارید من تلک المحتملات ... الله الوسع
پوشیده نماند که از کلام مصنف چنین معلوم میشود که در عهد ذهنی خصوصیت ... که عادت تقاضای آن
میکند و در افراد معهود است از لفظ اراده کرده اند و بجهت آن او را عهد ذهنی میگویند که آن
قدر در ذهن معهود است و اظهر این است که آن قدر در این مقام از بعضی عادت مفهوم میشود و با آن
عادت مدلول علیه است و از لفظ اراده آن خصوصیت نشده و مشهور آن است که از عهد
ذهنی بجهت آن میگویند که اراده بعضی از آن لفظ شده و تعلق احکام بعضی نه بعضی حقیقت کلیه
موجود که سرایت با فراد کنند خواه بجمع متعلق باشد و خواه بهر در افراد معهود است
و آنچه مصنف اراده فرموده که از او موجود معنی اطلاق کرده اند اگر از آن مقدار معنی عادت
اراده کرده باشد اطلاق موجود معنی بر او بسیار بعید است بلکه ظاهر سیاق آنست که
موجود معنی در این مقام در عهد خارجی تو اگر از او اراده آنچه در معهود خارجی موثر است اراده کرده باشند
یک است م

ادم

آن نیز بعید است که از لفظ مراد باشد بلکه واضح البطلان است و اراده او بحسب مقام نیز
ظاهر نیست که نشده بلکه در آن اشتباه بهیچ وجه دلالت و اراده معین نشده نه بلفظ و نه بغیر آن
و آنکه در واقع البته در ضمن معین متحقق است و چاره از تعیین و تشخیص نیست بکار نیاید این کلام است
و تعبیر از آن باطلاق و اراده بسیار بعید است و بر هر تقدیر هرگاه از لفظ قدر معتاد بخصوص اراده
کرده باشند چنانکه ظاهر کلام مصنف است تقیید اطلاق او شده مجاز خواهد بود البته و کسی عهد ذهنی
مجاز نمیگوید   اللهم الا ان یقال ان اللازم اذا ... بیان انتفاء اللازم از آنکه فرض کلام در جائی کرده ایم که لفظ مذکور
مختص بعموم نبوده مشترک میان عام و مختص خصوص باشد علی الخصوص آن خصوص خاص که عبارت از
باقی بوده باشد در استعمال معین و اگر مشترک معنوی میان عام و خاص نبوده باشد پس آن محقق بخصوص خواهد
بود زیرا که مراد از خصوص در این مقام مطلق غیر عموم است و هر چه او را عموم نتوان گفت البته
داخل در خصوص است والا تقسیم الفاظ و معانی بخاص و عام و خصوص و عموم حاصر نمیبود و بسیار است
نه عام و نه خاص میبود و اگر دو معنی داشته باشد که یکی از آن عموم نبوده باشد و دیگری قدر مشترک
عموم و خصوص پس مشترک لفظی میان عموم و میان قدر مشترک مذکور خواهد بود و محقق بعموم
نخواهد بود و نیز میگوییم که اگر استعمال او در باقی باعتبار وضع آن بازای آن قدر مشترک نبوده باشد
از آن عام مخصص نتوان گفت بلکه خاص خواهد بود و اگر باعتبار آن معنی مشترک میان عموم و خصوص نبوده باشد
وضع آن لفظ بازای مشترک در دفع اشتراک لفظی فایده نخواهد کرد و اگر آنچه بعضی گفته اند که
مفروض نیست که استعمال در باقی شده بخصوصه و هرگاه در باقی بخصوصه استعمال شده مجاز
خواهد بود خواه بازای عموم موضوع باشد و خواه بازای قدر مشترک فاسد است چون استعمال
در بعضی افراد بخصوصه مفروض نیست و آنچه مفروض است استعمال او است در غیر عموم باین
معنی که عموم اراده نشده اما آنکه باقی بخصوصه اراده شده مفروض نیست   اللهم و انت خبیر

باب اشتراک پوشیده نیست که این جواب محصلی ندارد زیرا که بمنزله جزو بودن با کلمه واحده شمرده
شدن در حقیقت و مجاز دخلی ندارد در کاه در حقیقت کلمه جدا باشد و ان کلمه باعث این شود
که کلمه مصحوبه در غیر موضوع له مستعمل شود ناچار کلمه مصحوبه مجاز میشود و صاحب قرینه ان و بمنزله
جزء بودن و کلمه بر غیر بسیار در عرف شمرده نشدن تاثیری ندارد و اگر گویند که این قیود را
در تعریف حقیقت و مجاز اعتبار می کنیم یعنی تفسیر حقیقت و مجاز بر وجهی میکنیم که حقیقت بر کلمه که
بسبب کلمه دیگر که مانند جزء اول باشد تغییر یافته باشد صادق نیاید و مجاز صادق نیاید گوییم که
دریں نیست که در تفاسیر مشهوره لفظی ان چنین قیدها اعتبار نشده و تقدیر وارد شدن ان با
تغییر کلمات مذکوره در ان تعاریف بر وجهی که این قیود در ان متضمن شود تعسفی است که بالاتر از ان
تعسفی نمیشاید و مع ذلک لازم می اید که اگر لازم تعریف در مدلول خود قرینه تغییرات دیگر شود
مانند انکه الف لام تعریف قرینه شود که از ان انسان خواسته اند مجاز نباشد و همچنین
اگر صیغه جمع مذکوره دلیل این شود که از ان چیزی دیگر خواسته اند و تغییری بجز جمعیت در ان
احداث کنند مجاز نباشد و این سخن بغایت سخیف است

۱۳۲۱ش